



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و پنجاه و یکم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۲ گنج حضور، بخش پنجم

آبی و خاکی و بادی و آتشی
عرشی و فرشی و رومی و گشی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۹۰

-گشی: منسوب به گش، شهری در ماوراءالنهر نزدیک سمرقند
اجزای تن تو از آب، خاک، باد و آتش تشکیل یافته که این چهار عنصر به همان چهار بعد ما یعنی جسم،
فکر، هیجانات و جان اشاره دارد. این اجزا هر کدام از یک جایی متفاوت آمده‌اند، عرش، فرش، روم و
گش که منظور ناهمجنس بودن این چیزهاست.

از امید عَوْدِ هریک بسته طَرْفِ
 اندر این کاروانسرا از بیم برف
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۹۱

-عَوْد: باز گشت

[مولانا در این بیت به وضعیت انسان در من‌ذهنی اشاره می‌کند که در اثر دوری او از خداوند، در محاصره نیروی دردها قرار گرفته‌است. او این وضعیت را به زمستان و یخبندانی تشبیه می‌کند که در اثر دوری از خورشید خداوند و بارش پی‌درپی برف‌های همانیدگی، انسان‌ها را در یک کاروانسرا گرفتار کرده‌است.]
 علی‌رغم این که تمام بشریت اکنون به دور از گرمای خورشید خداوند، در وسط زمستان از ترس برف در این کاروانسرا جمع شده‌اند و نمی‌توانند بیرون بروند، اما امیدوار هستند که بالاخره خداوند آفتاب را بتاباند تا با گرم شدن هوا و از بین رفتن یخبندان بتوانند از کاروانسرا بیرون بروند.

نکته ۱: اگرچه اکنون نیروی دردهای شدیدی از جمله ترس که مهم‌ترین آن‌ها است مانند یخبندانی کاروانسرای ما را احاطه کرده، اما درعین حال به زنده شدن به زندگی نیز امیدواریم.

نکته ۲: همان‌طور که آدم‌های این کاروانسرا نمی‌فهمند که در برف و یخبندان گیر افتاده‌اند، ما نیز متوجه نیستیم که توسط نیروی درد ناشی از همانیدگی‌ها محاصره شده‌ایم و درد بشر یکی است. در چنین شرایطی به جای آن که به یکدیگر کمک کنیم و راه‌حلی پیدا کنیم، داشته‌های خود را به رخ یکدیگر می‌کشیم و به مقایسه و بحث و جدل می‌پردازیم تا برتر درآییم. بنابراین به جان هم افتاده و مشغول دعوا و کتک کاری و کشتن یکدیگر شده‌ایم و به دنبال مقصر می‌گردیم. در نتیجه شاه خرد نیز فعلاً خورشید خشم را می‌تاباند و ما را به صورت فردی و جمعی بی‌مراد می‌کند، به طوری که یک دفعه جنگی رخ می‌دهد و هزاران نفر کشته می‌شوند. این یک بی‌مرادی بزرگ و یک توهین عظیم برای کل بشریت است.

برف گوناگون جُمود هر جَماد
در شتای بعد آن خورشید داد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۹۲

-شتای بعد: زمستان دوری
در دوری از گرمای خورشید خداوند و عدل او که همچون زمستان، سرد و سخت و دردآور است، برف‌های
گوناگون یعنی همانیدگی با چیزهای مختلف باعث شده که مرکز انسان‌ها مثل سنگ جامد و منجمد شود.

نکته: بودن در ذهن سبب دور افتادن انسان از خداوند شده و برای او درد ایجاد می‌کند. این دوری از
خداوند و دردهای ناشی از آن مانند یخبندان زمین را محاصره کرده و سرمای آن ما را در یک کاروانسرا
زندانی کرده‌است.

چون بتابد تَفَّ آن خورشید خشم
کوه گردد گاه ریگ و گاه پشم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۹۳

-تَف: حرارت، گرما
اما همین که به علت اصرار در دوری از خداوند و ادامه زندگی با من ذهنی، خورشید خداوند به صورت خشم
به ما بتابد و بالاخره انسان را دچار بی‌مرادی کند، این کوه من ذهنی گاه به صورت ریگ درمی‌آید و گاهی
مثل پشم زده شده از هم باز می‌گردد.

نکته ۱: ما نمی‌خواهیم از طریق خورشید خشم خداوند مثل پشم نرم بشویم. چرا که می‌توانیم با خواندن
اشعار مولانا به دوری از خداوند ادامه ندهیم، راه را پیدا کنیم و کمتر تنبیه شویم و دیگر خود را با من ذهنی
اداره نکنیم.

نکته ۲: اگر شما به عنوان من ذهنی بی مراد شده‌اید، ناراحت هستید و حس می‌کنید بدبخت شده‌اید، خودتان کرده‌اید. این به علت زمستان دوری از خداوند است. در صورتی که اگر شما فضا را باز می‌کردید، به صورت من ذهنی خودتان را اداره نمی‌کردید، این طوری نمی‌شد.

(قرآن کریم، سوره القارعه (۱۰۱)، آیه ۵)
- «و تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ.»
«و کوه‌ها چون پشم زده شده.»

توضیح آیه:
اگر شما دیدید من ذهنی‌تان نرم می‌شود، جدا می‌شود و مثل پشم زده شده می‌شود، بدانید که قیامتتان در حال نزدیک شدن است.

در گداز آید جمادات گران
چون گداز تن به وقت نقل جان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۹۴

همان طور که جسم انسان موقع مرگ از هم می پاشد و پراکنده می شود، من های ذهنی نیز به علت آن که مرکزشان جسم است و در اثر همانیده شدن مقدار زیادی درد ایجاد کرده اند، تحت تأثیر فشارهای زندگی به گداز درمی آیند و خرد می شوند.

چون رسیدند این سه همراه منزلی
هدیه‌شان آورد حلوا مُقبلی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۹۵

-مُقبل: خوشبخت

وقتی این سه همراه به منزلی رسیدند که در آن می‌شد حلوا خورد و به حضور زنده شد، انسان خوشبخت
و زنده به حضوری چون مولانا، به‌عنوان هدیه برای آن‌ها حلوای حضور آورد؛ یعنی زندگی را در آن‌ها به
ارتعاش درآورد.

بُرد حلوا پیش آن هر سه غریب
محسنی از مطبخِ اَنِی قَرِیب
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۹۶

-محسن: نیکوکار
-اَنِی قَرِیب: همانا من نزدیکم.

انسان نیکوکار و عارفی چون مولانا برای آن سه غریب از مطبخ خداوند، حلوای شیرین زنده شدن به زندگی را آورد.

(قرآن کریم، سورۀ بقره (۲)، آیه ۱۸۶)
- «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ...»
«چون بندگان من درباره من از تو پرسند، بگو که من نزدیکم...»

توضیح آیه:

خداوند به حضرت رسول می گوید که اگر آدم های عادی از تو پرسیدند خدا کجاست و چیست؟ بگو که من عین تو هستم، قسمت عمده تو من هستم و به تو نزدیکم.

نَآنِ گَرم و صَحْنِ حلَوای عسل
بُرَدَ آن که در ثوابش بود اَمَل
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۹۷

-صَحْن: بشقاب
-اَمَل: آرزو

آن شخص عارفی که منظور مادی نداشت و منظورش فقط ثواب بود، برای آن‌ها یک نان گرم و یک بشقاب حلوی عسل برد و در ازایش از آن‌ها هیچ چیزی نخواست. [مولانا هم دانشی را تحت عنوان این ابیات که از فضای حضور برخاسته، در دسترس ما گذاشته و درمقابل چیزی از ما نمی‌خواهد. او به ما می‌گوید که شما در کاروانسرا هستید و درد بسیار ایجاد کرده‌اید، فعلاً این بشقاب حلوا و نان گرم که همین ابیات هستند، خدمت شما.]

نکته: اگر شما هم بشقاب حلوای حضور دارید، شادی بی سبب از شما می جوشد و بالا می آید، به زندگی ارتعاش می کنید و یک دید نفوذپذیر دارید که در آدم‌ها زندگی را می بینید و به ارتعاش درمی آورید و درمقابل چیزی از آن‌ها نمی خواهید، بنابراین انسان خوشبخت و نیکوکاری چون مولانا هستید.

الْكِيَّاسَةُ وَالْأَدَبُ لِأَهْلِ الْمَدَرِ
الضِّيَافَةُ وَالْقَرْيُ لِأَهْلِ الْوَبَرِ

«زیرکی و ادب از ویژگی‌های شهرنشینان است. و مهمانی دادن و ضیافت برپا کردن نیز از ویژگی‌های بادیه‌نشینان است.»

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۹۸

—مَدَر: گل، کلوخ، در این جا یعنی شهر
—قَرْي: مهمانی، آنچه پیشِ مهمان نهند.
—أَهْلِ الْوَبَرِ: بادیه‌نشینان، صحراایان

زیرکی و ادب از ویژگی شهرنشینان است. شهرنشینان همین من‌های ذهنی هستند که اگرچه به زبان مؤادبانند ولی دلشان مؤادب نیست؛ به‌طوری که اگر هم به کسی تعارف می‌کنند فقط برای رعایت ادب است، از ته دلشان نیست. اما بادیه‌نشینان که نماد آدم‌هایی مثل مولانا هستند، غریب‌نواز و مهمان‌دوست هستند.

الضِّيَافَةُ لِلْغَرِيبِ وَ الْقَرَى
أَوْدَعَ الرَّحْمَنُ فِي أَهْلِ الْقَرَى

«خداوند مهربان غریب‌نوازی و مهمان‌دوستی را در خوی روستائیان به ودیعت نهاده‌است.»
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۹۹

خداوند مهربان خوی مهمان‌دوستی و غریب‌نوازی را در دل بادیه‌نشینان به امانت گذاشته‌است.
[بادیه‌نشینان انسان‌هایی مانند مولانا هستند که مهمان‌دوستی و غریب‌نوازی خاصیت دلشان است برای
این که دلشان از جنس خداست.]

نکته: ما انسان‌ها از جنس زندگی هستیم اما در جهان ذهن افتاده‌ایم بنابراین همه ما در این جهان غریب هستیم مخصوصاً آن‌هایی که تازه وارد می‌شوند. درست همان‌طور که وقتی کسی وارد صحرا می‌شود به غیر از صحرانشین و خدا هیچ پناهی ندارد، آن‌ها نیز هیچ امیدی به من‌های ذهنی از جمله پدر و مادرشان ندارند. بلکه امیدشان به خدا و انسان‌های غریب‌نوازی چون مولانا است. وجود چنین انسان‌هایی جهان را باقی نگه داشته است.

خبر
– «الضَّيَافَةُ عَلَى أَهْلِ الْوَبَرِ وَ لَيْسَتْ عَلَى أَهْلِ الْمَدَرِ.»
«مهمان‌نوازی از خوی بادیه‌نشینان است نه از خوی شهرنشینان.»

كُلَّ يَوْمٍ فِي الْقَرْيِ ضَيْفٌ حَدِيثٌ
مَا لَهُ غَيْرُ الْإِلَهِ مِنْ مُغِيثٍ

«در روستاها هر روز مهمانی تازه از راه می‌رسد که جز خداوند فریادرسی ندارد.»
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۰۰

—مُغِيث: فریادرس

در روستاها هر روز مهمانی تازه از راه می‌رسد که جز خداوند فریادرسی ندارد. یعنی هر روز انسان‌هایی وارد این کاروانسرا می‌شوند که فریادرسی جز خدا ندارند. همان‌طور کسی که در بیابان می‌رود، هیچ‌کسی را آن‌جا نمی‌بیند، مگر یک بادیه‌نشین.

كُلَّ لَيْلٍ فِي الْقُرَى وَفْدٌ جَدِيدٌ
مَا لَهُمْ ثُمَّ سَوَى اللَّهِ مَحِيدٌ

«هر شب در روستاها مهمانان تازه‌واردی به سر برند که در آن جا به جز خداوند پشت و پناهی ندارند.»
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۰۱

-وَفْدٌ: گروه، دسته

-ثُمَّ: آن جا، آن سو

-مَحِيدٌ: در این جا یعنی پناه

هر شب در روستاها مهمانان تازه‌واردی به سر برند که در آن جا بجز خداوند پشت و پناهی ندارند. [ما نیز به جز خداوند، بادیه‌نشینانی چون مولانا و فضاگشایی خودمان هیچ پشت و پناهی نداریم.]

تُخْمه بودند آن دو بیگانه ز خور
بود صایم روز آن مؤمن مگر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۰۲

-تُخْمه: نوعی بیماری معده است که بر اثر پُرخوری و عدم رعایت ترتیب در خوردن غذا عارض می‌شود.
-صایم: روزه‌دار

آن دو نفر یهودی و مسیحی از شدت خوردن شکمشان باد کرده بود و سیر بودند اما آن انسان تسلیم‌شده
پرهیز کرده بود و روزه بود. [مولانا در این بیت مثالی از سه جور انسان می‌زند؛ یهودی و مسیحی معادل
کسانی هستند که من‌ذهنی دارند و از تمام غذاهای من‌ذهنی و همانیدگی‌ها خورده‌اند. مسلمان هم نماد
انسان تسلیم‌شده‌ای است که پرهیز کرده‌است.]

چون نمازِ شام، آن حلوا رسید
بود مؤمن مانده در جوع شدید
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۰۳

-جوع: گرسنگی
[موقع نماز شام و یا هنگام شب منظور همین لحظه است.] این لحظه موقع خوردن حلواست؛ یعنی این
لحظه زمان زنده شدن به بی‌نهایت خداست. آن مؤمن هم واقعاً نسبت به زنده شدن به خداوند گرسنه بود
و می‌خواست حلوای حضور را بخورد.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: حسام



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۲ گنج حضور، بخش ششم

آن دو کس گفتند: ما از خور پریم
امشبش بنهیم و فردایش خوریم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۰۴

اما آن دو نفر گفتند ما الآن سیر هستیم و نمی توانیم بخوریم، بنابراین امشب حلوا نمی خوریم و فردا می خوریم. [من های ذهنی که قرین ما هستند، اگر هم بخواهند حلوا بخورند، آن را به آینده موکول می کنند.]

صبر گیریم، امشب از خور تن زنیم
بهر فردا لوت را پنهان کنیم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۰۵

-لوت: غذا
ما امشب حلوا نمی خوریم و روی آن را تا فردا می پوشانیم. [خیلی از انسان ها چون من ذهنی دارند
می گویند این لحظه نمی شود به حضور رسید، روی حلوای حضور را می پوشانند، می خواهند شب را ادامه
دهند و آن را به فردا بیدازند.]

گفت مؤمن: امشب این خورده شود
صبر را بنهیم تا فردا بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۰۶

انسان تسلیم شده می دانست که باید در همین لحظه از من ذهنی خارج شود و به حضور برسد، بنابراین
گفت: امشب حلوا بخوریم، من همین حالا می خواهم به خداوند زنده شوم. صبر را بگذارید برای فردا زیرا
این صبر صلاح نیست.

پس بدو گفتند: زین حکمت‌گری
قصد تو آنست تا تنها خوری
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۰۷

پس آن دو نفر به او گفتند: قصد تو از این فلسفه‌بافی و زرنگی آن است که می‌خواهی حلوا را تنها بخوری
و به ما ندهی. [درحالی که آن شخص می‌گوید ما با هم هستیم، همه با هم حلوا بخوریم، اکنون به حضور
برسیم و به خدا زنده بشویم.]

گفت: ای یاران نه که ما سه تن ایم؟
چون خلاف افتاد، تا قسمت کنیم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۰۸

مومن گفت: ای یاران، مگر نه این که شما با دید من ذهنی، ما سه نفر را از هم جدا می بینید؟ پس حالا که
بینمان اختلاف افتاده بیاید این حلوا را تقسیم کنیم.

هر که خواهد، قسم خود بر جان زند
هر که خواهد، قسم خود پنهان کند
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۰۹

تا هر کس به حضور خودش برسد، اگر شما می خواهید روی زندگی را بپوشانید، بروید شادی بی سبب و
خرد زندگی را پنهان کنید. اما دست از سر من بردارید، من می خواهم سهم خودم را بخورم.

آن دو گفتندش: ز قسمت درگذر
گوش کن قَسَامُ فی النار از خبر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۱۰

قَسَامُ فی النار: تقسیم کننده در آتش است.

آن دو نفر به او گفتند: از این قسمت کردن بگذر و به این حدیث گوش کن که تقسیم کننده در آتش است.
[درحالی که منظور از حدیث «قَسَامُ فی النار» تقسیم کننده‌ای است که طمع دارد و سهم خودش را بیش تر
از بقیه برمی دارد. البته تعبیر عرفانی آن هم این است که هر کسی می خواهد قسمت کند و جدایی راه
ببندازد حتماً من ذهنی دارد و در آتش است.]

گفت: قَسَّام اَن بُود کو خویش را
کرد قسمت بر هوا و بر خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۱۱

مومن گفت: منظور حدیث از قسامی که در آتش می سوزد، آن نیست که شما می گوئید بلکه منظور کسی است که خودش را بین من ذهنی و خدا تقسیم کند و بگوید که من هم من ذهنی دارم و هم خداپرست هستم.

مُلکِ حقّ و جمله قسم اوستی
قسم دیگر را دهی، دوگوستی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۱۲

حال آن که ما همه مُلکِ حق هستیم، ما خودمان در خودمان هیچ سهمی نداریم، تماماً قسم خداوند هستیم.
بنابراین اگر تو یک قسمتی از خودت را به من دهی بدهی، یکی من دهنی ست که حرف می زند و یکی
خداوند، در نتیجه دچار دوبینی می شوی.

این اسد غالب شدی هم بر سگان
گر نبودی نوبت آن بدرگان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۱۳

-اسد: شیر
-بدرگ: بد ذات؛ بد طینت

اگر آن دو نفر، بدرگ نبودند یعنی هشیاری جسمی نداشتند و توسط هشیاری درد اداره نمی شدند، این مومن می توانست بر آنها غالب شود. [اما آن دو نفر بر مومن غالب شدند و او در آن لحظه نتوانست به حضور برسد و شادی را تجربه کند.]

قصدهشان آن کان مسلمان غم خورد
شب بر او در بی‌نوایی بگذرد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۱۴

قصده آن دو نفر مانند هر قرینی که من‌ذهنی دارد و مانع فضاگشایی دیگران می‌شود، این بود که آن مسلمان به‌جای حلوای حضور غم و غصه بخورد تا در شب این دنیا و در ذهن بی‌نوا شود و گرسنه بخوابد. نکته: آدم‌هایی که نمی‌خواهند خودشان به حضور برسند، نمی‌خواهند دیگران هم به حضور زنده شوند. آن‌ها به‌صورت قرین بد می‌خواهند فقط خودشان این حلوا را بخورند درحالی‌که هرگز نخواهند خورد.

بود مغلوب او به تسلیم و رضا
گفت: سَمْعاً طَاعَةً أَصْحَابِنَا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۱۵

-سَمْعاً طَاعَةً: چشم، اطاعت می کنم.
-أَصْحَاب: یاران

آن مومن هر لحظه فضا باز می کرد و مغلوب به تسلیم و رضا بود بنابراین مقاومتی در مقابل وضعیت
نداشت و گفت: ای یاران، بله، چشم، شنیدم و اطاعت می کنم.

پس بختند آن شب و برخاستند
بامدادان خویش را آراستند
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۱۶

بنابراین شب خوابیدند، صبح بیدار شدند و خودشان را آراسته کردند.

روی شُستند و دهان و، هریکی
داشت اندر وِرد، راه و مسلکی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۱۷

هر یک به روش خود رویشان را از همانیدگی‌ها شستند و دهانشان را از حرف‌ها و افکار بد پاک کردند.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: حسام



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۲ گنج حضور، بخش هفتم

یک زمانی هر کسی آورد رو
سوی وردِ خویش، از حق فضل جو
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۱۸

هر یک از آن‌ها رو به سوی خداوند برگرداند و با توجه به این که دلش از چه جنسی است، شروع کرد به
دعا کردن به روش خودش.

مؤمن و ترسا، جهود و گبر و مغ
جمله را رو سوی آن سلطان الغ
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۱۹

-گبر: کافر
-مغ: مجوسی، زرتشتی
-سلطان الغ: سلطان بزرگ

من های ذهنی که اکنون به صورت های مختلفی چون مؤمن، مسیحی، یهودی، کافر و زرتشتی ظاهر شده اند، همه رو به سوی سلطان بزرگ، خداوند، دارند و هر یک به روش خود او را عبادت می کنند.

بلکه سنگ و خاک و کوه و آب را
هست واگشت نهانی با خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۲۰

حتی سنگ و خاک و کوه و آب و جمادات هم خداوند را ستایش می کنند. واگشت نهانی شان با خداست.
مؤمن، مسیحی، یهودی، کافر، زرتشتی همه این ها به سوی او برمی گردند. هر کسی با توجه به دلی که
دارد دعای خودش را می کند.

نکته: «واگشت نهانی با خدا» آیه قرآن است. همه به سوی خداوند راجعون می شوند. بنابراین به هر حال
می خواهند به او زنده شوند. فرض مولانا و بقیه بزرگان این است که تمام موجودات باید به زندگی زنده
شوند. انسان در این میان باید خیلی زود به عشق زنده شود و انرژی که او ساطع می کند به دیگران
کمک می کند.

باد و خاک و آب و آتش بنده‌اند
با من و تو مرده، با حق زنده‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳۸

باد و خاک و آب و آتش یعنی هر چیزی که ما می‌بینیم همه زنده هستند و جنس ایزدی در آن‌ها ارتعاش می‌کند، اما چون ما با من‌ذهنی‌مان با آن‌ها برخورد می‌کنیم، با ما مرده‌اند و با خداوند زنده‌اند. [هر چیزی که در این جهان است، زنده است و جنس ایزدی در آن ارتعاش می‌کند؛ بنابراین آن جنس ایزدی ولو من‌ذهنی، کافر و از هر نوع که باشد، باز هم جانش به‌سوی خداوند است.]

این سخن پایان ندارد هر سه یار
رو به هم کردند آن دم یاروار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۲۱

[مولانا به قصه برمی گردد و می گوید:] این سخن های عارفانه که من می گویم پایان ندارد. آن سه یار که
باهم همسفر بودند دوستانه باهم نشستند.

آن یکی گفتا که هریک خواب خویش
آنچه دید او دوش، گو آور به پیش
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۲۲

یکی از آنان گفت: هر کسی خوابی را که دیشب دیده‌است بگوید.

نکته: شخص مسلمان دائماً فضاگشایی می‌کند، اما آن یهودی و مسیحی در خواب و خیالات و در ذهن خودشان غوطه‌ورند و تجربه‌های عارفانه را در ذهنشان می‌کنند که قابل قبول نیست.

هر که خوابش بهتر، این را او خورد
قسم هر مفضل را افضل برد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۲۳

-مفضل: کسی که در فضیلت از دیگری کمتر باشد.

هر کس که خوابش بهتر بود این حلوا را او بخورد. زیرا قسمت هر کسی را که از لحاظ فضیلت کمتر است،
شخص داناتر و برتر می خورد.

نکته: کسی که فضاگشایی کرده و به خرد زندگی مجهز شده، معلوم است که عقل واقعی او از بقیه
من های ذهنی بیشتر است.

آن که اندر عقل بالاتر رود
خوردن او خوردن جمله بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۲۴

[آن شخص استدلال می کند، استدلال او نیز کاملاً درست است و می گوید:] آن کسی که به لحاظ عقل
زندگی بالاتر است، خوردن او شبیه این است که همه مردمان می خورند.

فوق آمد جانِ پُرانوارِ او
باقیان را بس بود تیمارِ او
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۲۵

جان پر از نور کسی که به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده شده‌است و نور پخش می‌کند، عظمتش از نظر مقام از همه برتر است و بقیه انسان‌ها که در این کاروانسرا هستند همین که به او خدمت کنند برایشان کافی است. [به عبارتی انسان‌های دیگر باید به او خدمت کنند. در این صورت نور او به ایشان نیز می‌افتد و آن‌ها هم از این حلوا می‌خورند.]

عاقلان را چون بقا آمد ابد
پس به معنی این جهان باقی بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۲۶

کسانی که به عقل زندگی، بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شده‌اند، این جهان هم به‌خاطر آن‌ها باقی می‌ماند، زیرا آن‌ها نمی‌میرند و اگر نبودند این جهان از بین می‌رفت. بنابراین معنا و زندگی زنده در این جهان باید حفظ شود، اگر آن بمیرد دیگر خداوند در فرم زنده نیست. ما اولین موجود زنده‌شده به خداوند به‌طور هشیارانه در این جهان هستیم.

نکته ۱: این سؤال مطرح است که با این همه زیانکاری و خرابکاری من ذهنی بی عقل، این جهان چرا کماکان باقی ست؟ چرا ما همدیگر را نمی کشیم؟ همین بیت پاسخ این سؤال را می دهد. انسان هایی مثل مولانا و کسانی که اکنون با خدا یکی هستند، چون تا ابد زنده اند، این جهان خراب نمی شود.

نکته ۲: عاقلان، کسانی که به خرد زندگی و عقل کل زنده شده اند تا ابد باقی اند؛ پس این جهان به معنا و آن جور زندگی باقی خواهد بود. حلوا را چنین کسانی باید بخورند که نسبت به من های ذهنی افضل هستند. کسی که فضاگشایی کرده و به خرد زندگی مجهز شده، معلوم است که عقل واقعی اش از بقیه من های ذهنی بیشتر است.

نکته ۳: در داستان های مثنوی نباید از این نکته غافل شد که حرف حسابی گاهی از دهان یک من ذهنی در می آید، گاهی از دهان شیطان و گاهی هم از دهان یک مؤمن. همیشه باید حواسمان باشد حرفی که زده می شود چیست؟

پس جهود آورد آنچه دیده بود
تا کجا شب روح او گردیده بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۲۷

پس یهودی شروع کرد به گفتن آنچه که دیده بود. او بیان کرد که شب در خواب روحش کجا گردیده بود.

گفت: در ره موسی ام آمد به پیش
گربه بیند دنبه اندر خواب خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۲۸

گفت در راه موسی را دیدم و این‌ها همه در خواب توهمات بود. همان‌طور که گربه در خواب دنبه می‌بیند.

در پی موسی شدم تا کوه طور
هر سه‌مان گشتیم ناپیدا ز نور
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۲۹

من دنبال موسی تا کوه طور رفتم. یک‌دفعه من و موسی و کوه طور از نوری که از حضرت حق تابید، ناپیدا شدیم.

هر سه سایه محو شد ز آن آفتاب
بعد از آن، ز آن نور شد یک فتح باب
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۳۰

از آن آفتابی که طلوع کرد وجود جسمی یا من ذهنی مان محو شد. بعد از آن، از آن نوری که تابیده بود یک دری باز شد.

با تشکر:
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: حسام



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com